
WHAT WE
LEAVE
UNSEEN

**بخش دوم**

**آستانه 8**

**آنچه نادیده به جا می‌گذاریم**

پرسشی هست که دیر از راه می‌رسد.

بسیار دیرتر از آنچه تصور می‌کنیم.

جوان که هستیم، از زندگی می‌پرسیم چه به دست خواهیم آورد.

بزرگ که می‌شویم، می‌پرسیم چه را نگه خواهیم داشت.

تنها پس از سال‌های بسیار است که از خود چیز دیگری می‌پرسیم.

وقتی دیگر اینجا نباشیم، چه خواهد ماند؟

پرسشی است که به‌ندرت بلند بر زبان می‌آید.

شاید چون ناآراممان می‌کند.

شاید چون وادارمان می‌کند به فراسوی اکنون بنگریم.

شاید چون هیچ‌کس دوست ندارد با نبودن خودش روبه‌رو شود.

و با این همه از راه می‌رسد.

همیشه.

دیر یا زود از راه می‌رسد.

مدت‌ها گمان می‌کردم میراث چیزی دیدنی است.

یک اثر.

یک شرکت.

یک خانه.

یک کتاب.

یک نتیجه.

چیزی که بتوان نشانش داد و بازش شناخت.

بعد زمان حقیقتی ژرف‌تر نشانم داد.

مهم‌ترین چیزهایی که به جا می‌گذاریم دیده نمی‌شوند.

در هیچ سیاهه‌ای نمی‌آیند.

وارد ترازنامه‌ها نمی‌شوند.

به آمارها راه نمی‌یابند.

و با این همه، همچنان زنده‌اند.

آدم‌هایی را دیده‌ام که هرگز کتابی ننوشتند و زندگی ده‌ها نفر را تغییر دادند.

آدم‌هایی که هرگز سازمان بزرگی را رهبری نکردند و بر خانواده‌هایی تمام نشانی پاک‌نشدنی به جا گذاشتند.

آدم‌هایی که در هیچ دانشنامه‌ای نخواهند آمد و با این حال، از راه پیامدهای کارهایشان همچنان وجود دارند.

این کشف شیوهٔ نگاهم به موفقیت را تغییر داد.

چون موفقیت دوست دارد دیده شود.

اما میراث راستین اغلب در سایه کار می‌کند.

به پدر و مادرمان بیندیشیم.

به آموزگارانمان.

به آدم‌هایی که تنها چند ماه دیدیمشان و توانستند دهه‌ها بر ما اثر بگذارند.

بسیاری از آنان هیچ خبر ندارند چه اثری بر ما گذاشته‌اند.

سخن گفتند.

کار کردند.

زیستند.

و چیزی ماند.

چیزی که هنوز امروز ادامه دارد.

این بخش نادیدنی تاریخ آدمی است.

بزرگ‌ترین بخش.

کمتر گفته‌شده‌ترین.

نیرومندترین.

با گذشت سال‌ها کم‌کم جور دیگری به انتخاب‌های خودم نگریستم.

دیگر فقط از خودم نمی‌پرسیدم:

«چه می‌سازم؟»

از خودم می‌پرسیدم:

«چه را منتقل می‌کنم؟»

تفاوت ظریف است.

اما همه‌چیز را تغییر می‌دهد.

ساختن به اکنون مربوط است.

منتقل کردن به آینده.

و آینده همیشه جای آدم‌هایی است که نمی‌توانیم بشناسیمشان.

فرزندان.

نوه‌ها.

خوانندگان.

دوستان.

غریبه‌ها.

آدم‌هایی که روزی با چیزی که پشت سر خود به جا گذاشته‌ایم تماس خواهند یافت.

نخواهند دانست ما که بودیم.

همهٔ جزئیات را نخواهند دانست.

اما پیامدی را دریافت خواهند کرد.

و آن پیامد به جای ما سخن خواهد گفت.

در زندگی حرفه‌ای‌ام زاده شدن و ناپدید شدن طرح‌ها را دیدم.

بالیدن و تغییر کردن شرکت‌ها را.

دگرگون شدن بازارها را.

کهنه شدن فناوری‌ها را.

هر آنچه پایدار به نظر می‌رسید موقتی از آب درآمد.

نخست این واقعیت آشفته‌ام کرد.

بعد کم‌کم رهایی‌بخش یافتمش.

چون وادارم کرد آنچه را به راستی می‌پاید در جای دیگری بجویم.

و آنچه می‌پاید تقریباً هرگز با آنچه داریم یکی نیست.

با آنچه منتقل می‌کنیم یکی است.

یک جمله.

یک اصل.

یک نمونه.

یک حرکت.

گونه‌ای از حضور.

آنچه منتقل می‌کنیم همچنان سفر می‌کند، حتی وقتی دیگر حاضر نیستیم تا همراهی‌اش کنیم.

بارها پیش آمده که در کلمه‌ها یا رفتارهای دیگران، پاره‌هایی از آدم‌هایی را بازیابم که دیگر نبودند.

شیوه‌ای از اندیشیدن.

حساسیتی.

گونه‌ای از طنز.

درسی.

در آن لحظه‌ها چیزی را فهمیدم.

آدم‌ها یکسره ناپدید نمی‌شوند.

بخشی از آنان همچنان در جهان روان است.

نه چون خاطره.

چون اثر.

و شاید این راستین‌ترین شکل ماندگاری باشد.

با بالا رفتن سن، کم‌کم دیگر به ظاهر میراثمان علاقه‌ای نداریم.

به کیفیتش بیشتر توجه می‌کنیم.

مهم نیست چقدر بزرگ است.

مهم این است که چقدر راست است.

حقیقتی کوچک که صادقانه منتقل شود می‌تواند بیش از بنایی بزرگ که از خودنمایی ساخته شده دوام بیاورد.

تاریخ پر از آن است.

آثار عظیم فرو می‌ریزند.

اصول همچنان سفر می‌کنند.

ساختارها تغییر می‌کنند.

ارزش‌ها زنده می‌مانند.

برای همین امروز هر رابطه‌ای را گونه‌ای کاشتن می‌دانم.

هرگز نمی‌دانیم به راستی چه خواهد روییدِ.

هرگز نمی‌دانیم کدام کلمه خواهد ماند.

کدام حرکت به یاد خواهد ماند.

از کدام نمونه پیروی خواهد شد.

تنها می‌توانیم با اصالت رفتار کنیم.

و بگذاریم زمان باقی کار را بکند.

در پایان زندگی، گمان می‌کنم اندکی شمار دقیق پیروزی‌ها را به یاد می‌آورند.

اندکی نتیجه‌ها را با جزئیات به یاد می‌آورند.

اندکی عنوان‌ها را به یاد می‌آورند.

اما بسیاری به یاد می‌آورند که با آنان چگونه رفتار شد.

چگونه پذیرفته شدند.

چگونه محترم داشته شدند.

چگونه دوست داشته شدند.

این است میراث نادیدنی.

آن که در عکس‌ها نمی‌آید.

آن که کف‌زدن برنمی‌انگیزد.

آن که در پی توجه نیست.

و با این همه، همان بخشی است که از همه بیشتر دوام می‌آورد.

امروز وقتی به گذشته نگاه می‌کنم، می‌فهمم که زندگی را فقط با آنچه به انجام می‌رساند نمی‌سنجند.

با آنچه در دیگران زنده می‌ماند هم سنجیده می‌شود.

در اندیشه‌هایی که منتقل کرده‌ایم.

در آدم‌هایی که یاری‌شان کرده‌ایم.

در شأنی که از آن دفاع کرده‌ایم.

در اعتمادی که آفریده‌ایم.

در شجاعتی که بیدار کرده‌ایم.

همه چیزهایی نادیدنی.

همه چیزهایی واقعی.

شاید واقعی‌ترین همه.

چون وقتی زمان تقریباً همه‌چیز را با خود برده باشد، آنچه به چشم نمی‌آید خواهد ماند.

آنچه نادیده به جا گذاشته‌ایم.